



کیمیا سماوات / خبرنگار
او این هفته با بیژن عبدالکریمی و محسن ظاهری دمنه
درباره آینده پژوهی و فلسفه آن صحبت کرده است

بیژن عبدالکریمی فیلسوف معاصر در گفت و گو با «ایران جمعه»
از چیستی، چگونگی و کجایی آینده می گوید

چیستی آینده با حقیقت نسبتی ندارد

← بیژن عبدالکریمی (متولد ۱۳۴۲ در تهران) فیلسوف ایرانی و دانشیار گروه فلسفه دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال است. اهل فلسفه نگاهشان به مفاهیم نگاهی متفاوت است که می تواند بستر ساز ارتقایانزول شکل تفکر یک جامعه در همان دوره یادر آینده آن جامعه باشد. او در گفت و گو پیش رو درباره شکل این مفاهیم و تعاریف حرف زده است و البته از قافله سالاری زمان که به گفته او البته بی رحم و غیر قابل مهار شدن است. زمانی که به گفته ارسطو بانفس انسان سرو کار دارد و فقط به پیشرفت های توی فیلم ها خلاصه نمی شود بلکه بنیادین تر از این حرف ها است.

آیامی توان علیحده از مفهوم تاریخی، برای آینده، تعریف و جایگاهی فلسفی قائل شد؟ اندیشمندان امروزی به این سؤال که
آینده چیست و کجاست چگونه پاسخ می دهند؟

آینده با سرشت زمان نسبت دارد و از چشم اندازهای متفاوتی می توان آن را نگریست. به زبان ساده، آینده یکی از مؤلفه های زمان است و زمان، یک امر انسانی و نحوه بودن انسان. به باور فیلسوفان، زمان مستقل از انسان معنایی ندارد. به باور علم، زمان نیوتونی و علمی، حاصل حرکت اجرام طبیعی است که یک شیء بر روی زمین حرکت کند و از نقطه «الف» به نقطه «ب» برسد یا حاصل حرکت زمین به دور خورشید است. ارسطو معتقد بود که زمان بانفس انسان نسبت دارد. به همین دلیل امتداد زمان برای همه یکسان نیست. وقتی کنار محبوبمان نشسته ایم، گذر زمان بسیار سریع و زمانی که کنار دشمنمان نشسته ایم گذر زمان به شدت کند است. وقتی سرشار از امید هستیم، زمان سریع می گذرد و وقتی لبریز از ناامیدی هستیم زمان گذر نمی کند و گویی قافله سالاری بی رحم زمان، مانع از سپری شدن آن است.



← شاعران نام نداشته های شان را بر خود می نهند؛ تا حالا به این فکر کرده اید که «امید» کجای زندگی و زمانه مهدی اخوان ثالث بود؟ یا «آینده»، کدام عنصر زیست اسماعیل شاهرودی را نمایندگی می کرد؟ حقیقتش این است که کودتا، پشت اخوان و شاهرودی را چنان خم کرد که آنها ردای نمایندگی مفاهیمی را که به عنوان نام شاعری بر خود نهاده بودند زمین گذاشتند. چه می توانستند بکنند؟ شاعر «زمستان» از کدام امید قرار بود بنویسد وقتی «کسی بر نیارد کرد پاسخ گفتن و دیدار یاران را»؟ و شاعر «آخرین نبرد» از کدام آینده قرار بود سخن بگوید وقتی «قدم تو متواری ست، و پرتگاه به هر سوی!»؟

ماجرای اسماعیل شاهرودی البته بیش از خلأیی بود که پیرامون یک نام شاعرانه شکل گرفته باشد. آن چه از «آینده» در او تهی بود، فقط تخلص شعری نبود. اسماعیل، بنایش را بر «آینده» گذاشته بود؛ این که این گونه به نام کوچک صدایش می کنیم، شاید به خاطر تصویری است که کتاب شعر «اسماعیل» رضا براهنی از او برای مان بر ساخته است: «قسم به چشم های سُرخ ات اسماعیل عزیزم، که آفتاب، روزی، بهتر از آن روزی که تو مُردی خواهد تابید». این اسماعیل را نمی شود آقای شاهرودی صدا زد؛ جنون و تباهی او، آن قدر قریب است که همین طور بی تکلف اسماعیل صدایش کنیم. آفتاب روزی بهتر از روزی که او مُرد خواهد تابید؟ در کجا؟ در آینده؟

شاهرودی پیش از آنکه شعرهایش را با نام شاعری «آینده» منتشر کند، وقتی در دامغان معلم بود و شعرهای اولیه اش را می نوشت، «شوریده» تخلص می کرد. فکرش را بکنید؛ شوریده دامغانی! این نام، برای آینده شاعری اش چه بسا برازنده تر هم بود. دست کم برازنده تر از «آینده». او که همیشه شوریده حال و مجنون بود و سر به رهایی می سپرد، آینده اش کجا بود؟ اما شاعر، همیشه برای آن چه می خواهد باشد و به آن برسد کلمه می سازد، نه برای آن چه هست: «اسماعیل! ای کسی که گذشته را این همه دوست داشتی، چرا به سوی آینده رفتی / و مرگ را چون خنجر می تصادفی بر گلوگاه یادبادکی پذیرا شدی؟»

اسماعیل، پیش از آنکه «آینده» تخلص کند، همه کار کرد؛ نقاشی و تئاتر و روزنامه نگاری خواند،

دکتر اسماعیل شاهرودی که نام شاعری اش «آینده» بود

تیمارستان ها به روی آینده بازند اسماعیل!

نویسنده در این یادداشت از کنتراست تخلص شعری
اسماعیل شاهرودی با زندگی این شاعر نوشته است



صابر محمدی /
روزنامه نگار

